

روابط امیر چوپان و سلطان ابوسعید ایلخانی، واکاوی علل و انگیزه های قتل امیر چوپان

دکتر فریدون الله یاری

استاد گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

عادل شعبانی مقدم

دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

adelshabani@ymail.com

چکیده

دوران حکومت سلطان ابوسعید ایلخانی، آخرین سلطان مقتدر این دولت با شخصیتی به نام امیر چوپان پیوند خورده است. در حقیقت عاملی همچون صغر سن ابوسعید بهانه‌ای شد تا اولجایتو فرزندش را به دست امیر چوپان که از فرماندهان بزرگ و مقتدر دولتش بود، بسپارد. به این ترتیب امیر چوپان به مدت چندین سال با سمت امیرالامرای دولت ایلخانی، به نام سلطان ابوسعید و در واقع به کام خود، مشغول سروسامان دادن اوضاع کشور شد؛ تا این که سرانجام این سیاستمدار بزرگ در سال ۷۲۸ هـ.ق به دستور ابوسعید کشته شد. مسئله‌ای که این پژوهش قصد دارد آن را با روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای مورد واکاوی قرار دهد؛ فرآیند به قدرت رسیدن امیر چوپان با تکیه بر فراز و فرود های روابط وی با دستگاه سلطنت ابوسعید و مهم تر از این مسائل، بررسی علل و انگیزه‌های قتل امیر چوپان و تلاش های وی به منظور جلوگیری از سقوط خود، در قالب همین روابط می‌باشد.

واژگان کلیدی: امیر چوپان، سلطان ابوسعید ایلخانی، سلطان اولجایتو، روابط، دلایل

با مرگ اولجایتو در سال ۷۱۶ هـ. ق، فرزند خردسالش ابوسعید که در آن زمان دوازده ساله بود و حکومت خراسان را بر عهده داشت، به عنوان نامزد سلطنت ایران شناخته شد. به نظر می‌رسید که شاهزاده خردسال به دلیل آنکه قبلاً از جانب پدر به یکی از امرای بزرگ مغولی به نام امیر چوپان سپرده شده بود؛ هیچ مشکلی برای به تخت نشستن نداشته باشد، این موضوع از آنجا استنباط می‌شود که ابوسعید توانست در سال ۷۱۷ هـ. ق، با تلاش امیر چوپان و بدون هیچ مشکلی رسماً شاه ایران شود و در مقابل این خدمتگزاری، سلطان ایلخانی نیز امیر چوپان را عملاً همه کاره دولت ایلخانی قرار داد.

نقش موثر این سیاستمدار بزرگ مغولی در دوران آخرین سلطان مقتدر ایلخانی را می‌توان تا حدودی هم تراز با امیر نوروز در دوران حکومت غازان خان دانست. مرد بزرگ و مقتدری که موجب اسلام آوردن غازان و بر تخت نشستن او شد و در ادامه رقیب غازان گردید و سرانجام به دستور وی کشته شد. ارتباط امیر چوپان با سلطان ابوسعید دارای فراز و نشیب‌های زیادی بود؛ به طوری که می‌توان آن را در قالب یک پژوهش مستقل مورد بررسی قرار داد. سؤال اصلی این پژوهش آن است که روابط امیر چوپان با سلطان ابوسعید چه فرآیندی را طی کرد؟ و در ادامه چه عواملی منجر شد تا ابوسعید فرمان قتل امیر چوپان را صادر کند؟ نظر به اهمیت موضوع، در این مقاله تلاش خواهد شد تا نخست چگونگی به قدرت رسیدن امیر چوپان در دولت ابوسعید مورد بررسی قرار گیرد، سپس عوامل موثر در تحکیم یافتن قدرت امیر چوپان تحلیل می‌شود. سرانجام در بخش پایانی مقاله، علل تیرگی روابط و نیز اقدامات امیر چوپان در راستای بهبود روابطش با ابوسعید که منجر به قتل امیر چوپان شد، مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

سیاست‌گذاری‌های موثر: نفوذ امیر چوپان در دولت ابوسعید

بی تردید یکی از چهره‌های شاخص عصر ایلخانی را باید امیر چوپان دانست. وی شخصیت فوق‌العاده زیرک و سیاستمداری توانا بود؛ به طوری که موفق شد در مدت کوتاهی به مرد اول دستگاه سلطنت ابوسعید تبدیل شود. امیر چوپان در طول حیات سیاسی خود، برنامه‌ها و سیاست‌های بلند مدتی را دنبال می‌کرد؛ تا بر پایه همین سیاست‌گذاری‌ها اهداف خود را مرحله به مرحله پیش ببرد. جرقه‌های حضور امیر چوپان در عرصه سیاست را باید در دوران حکومت سلطان اولجایتو جستجو کرد؛ جایی که وی سال‌ها زیر دست امیر قتلغشاه که از فرماندهان مقتدر اولجایتو بود، به رشادت و مردانگی در جنگ‌ها پرداخت. سرانجام شجاعت امیر چوپان در جنگی در منطقه گیلان سلطان ایلخانی را مجاب کرد تا امیر چوپان را به جای قتلغشاه بگمارد (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ج ۲/ص ۲۸۰). از آن پس امیر چوپان «به تنها با هزار مرد بزدی و اگرچه امیرالامرا بود در کار ممالک شروعی نمی‌پیوست و کار امیر چوپان بالا گرفت و هر روز قوی‌تر شد» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ج ۲/ص ۲۸۰). روند ترفیع مقام امیر چوپان از آنجا شروع شد که «چون کمال دولت خواهی و نیکو بندگی به ظهور آورد، در سال ۷۱۳ هـ. ق سلطان اولجایتو، نوین اعظم چوپان بیگ را به عوطف خود بناخت و شهزاده دولندی را به ازدواج او در آورد» (آیتی، ۱۳۷۲: ص ۳۳۷). با ازدواج امیر چوپان و شهزاده دولندی دختر اولجایتو، یکی از مهم‌ترین اهداف چوپان به ثمر رسید؛ چرا که پیوند‌های خانوادگی همواره در طول تاریخ موجب ثبات و مشروعیت بخشی به یک فرد، گروه و یا دولت بوده است. رضایت و استقبال اولجایتو از ازدواج چوپان با دخترش نشان داد که ممکن است در آینده‌ای نزدیک چوپان عهده دار مسولیت سنگینی از جانب سلطان شود. شاید اقبال امیر چوپان با او یار بود که به هنگام مرگ اولجایتو، فرزند و ولیعهدش در سن دوازده سالگی به سر می‌برد. اولجایتو در هنگام مرگ خود فردی با اعتماد تر از چوپان نیافت که فرزندش را به آن بسپارد و در مورد ابوسعید سفارش فراوان به وی کرد (آیتی، ۱۳۷۲: ص ۳۴۰). سرانجام امیر چوپان برای این امر خطیر انتخاب شد. با وجود این هنگام مرگ سلطان ارکان دولت به دو گروه تقسیم شدند:

۱) گروهی به اتابک ابوسعید به نام امیر سونج پیوستند.

۲) جمعی دیگر بنا به وصیت سلطان اولجایتو به امیر چوپان متمسک شدند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۱/ص ۵۷).

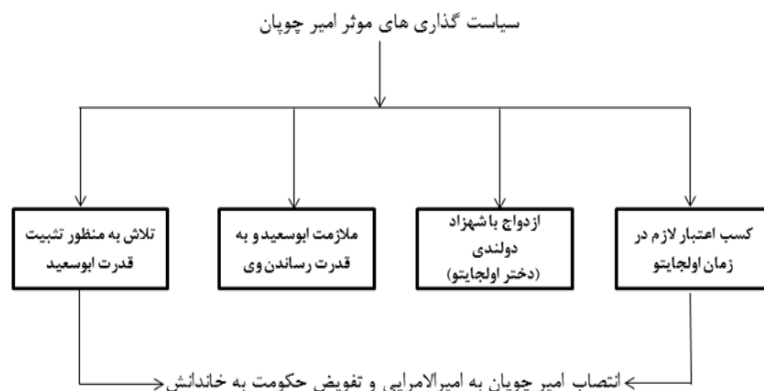
قریب سه ماه این دو گروه به ترتیب لشکر و تمهیدات مشغول بودند؛ تا اینکه امیر سونج پس از مشورت با نزدیکان خود به نفع امیر چوپان از سیاست کناره گیری کرد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ص ۵۸). با وجود این عباس اقبال معتقد است که ابوسعید قبل از ورود به سلطانیه در پی آن بود که امیر سونج را به مقام امیرالامرای منصوب کند؛ اما سونج به دلیل آنکه قصد نداشت با امیر چوپان در منصب معارضه کند، آن را قبول نکرد (اقبال، ۱۳۸۴: ص ۳۳۵). به نظر می رسد که امیر سونج از قدرت چوپان آگاه شده و می دانست که بزرگان و امرا بنا به وصیت سلطان فقید از هیچ تلاشی برای به قدرت رساندن چوپان دریغ نخواهند کرد. به رغم همه این مسائل، هنگام به تخت نشستن ابوسعید در سلطانیه «به اتفاق جمهور نزدیک و دور، امیر چوپان یک بازوی شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشانند و زر و جوهر بسیار نثار کرده و بر فرق همایونش افشانند» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۳/ص ۱۹۸). اگرچه هر دو امیر به طور مشترک ابوسعید را بر تخت نشانند، اما این چوپان بود که گوی سبقت را از امیر سونج ربود و خود را به ابوسعید نزدیک گرداند؛ تا جایی که «چون سلطان ابوسعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید، زمام امور مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۳/ص ۱۹۸). به نظر می رسد فلسفه تصمیم سلطان مبنی بر انتصاب امیر چوپان به مقام امیرالامرای این بود که ابوسعید بنا داشت «به قاعده قدیم و فرمان پدر منصب امیرالامرای را به چوپان ارزانی دارد» (آیتی، ۱۳۷۲: ص ۳۴۱). به این ترتیب امیر چوپان به شخص اول مملکت ایران در آغازین روزهای سلطنت ابوسعید تبدیل شد.

امیر چوپان که صاحب نه فرزند بود، تصمیم گرفت تا به منظور قدرت نمایی هر چه بیشتر در کشور، آنان را نیز در اداره حکومت شریک سازد. در همین راستا «امیر حسن را ایالت خراسان داد و تیمور تاش را ممالک روم بخشید و دمشق خواجه را که به تدبیر و رأی مشهور بود در پایتخت خود بداشت و او را نیابت کل فرمود» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ج ۲/ص ۲۷۸). همچنین چوپان در اقدامی دیگر شرف الدین محمود یکی از اعضای خاندان سلطنتی مغولان را که بعدها حکومت محلی آل اینجو را تاسیس می کند، به وزارت فارس، کرمان، یزد، بحرین منصوب گرداند و او در این سمت، نواحی جنوب ایران را از اصفهان تا جزایر خلیج فارس تحت اداره مالی خود در آورد و به امیر شرف الدین محمود شاه اینجو شهرت یافت (کتبی، ۱۳۶۴: ص ۱۴۰). امیر چوپان بعد از تسلط نسبی خود و فرزندان در دولت ابوسعید، در اقدامی دیگر، خواجه جلال الدین فرزند خواجه رشید الدین فضل الله همدانی را به امور دیوان منصوب و از طرف دیگر خواجه رشیدالدین و تاج الدین علیشاه گیلانی را به طور مشترک در شغل وزارت قرار داد (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ج ۲/ص ۴۸۰).

از اولین وقایعی که در عهد سلطان جوان اتفاق افتاد، توطئه ای بود که با همدستی قتلغشاه خاتون زوجه اولجایتو و امیر تغماق بر ضد ابوسعید شکل گرفت؛ که با درایت امیر چوپان، تغماق دستگیر و اموالش مصادره شد (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۶۱۲). همچنین به منظور جلب رضایت هر چه بیشتر شاهزاده جوان «امیر ایسن قتلغ که از جمله عظمای امرا بود به استصواب امیر چوپان برای دفع فتنه شاهزاده سیور عازم خراسان گشت» (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۴۸۰).

اقدامات امیر چوپان در آغازین روزهای فرمانروایی ابوسعید نشان می دهد که وی قصد داشته تا کوچکترین مزاحمت و توطئه ای را از بین ببرد. اگرچه امیر چوپان و فرزندان عملاً اختیارات کامل را داشتند؛ اما به نظر می رسد سیاست گذاری های اولیه چوپان ابتدا در راستای تثبیت قدرت ابوسعید بوده، هر چند که نیم نگاهی نیز به افزایش نفوذ و محبوبیت خود در دولت ایلخانی داشته است. نتیجه سیاست گذاری و اقدامات آغازین امیر چوپان در یک کلام، انتصاب وی به مقام امیرالامرای و تفویض حکومت به او و خاندانش می باشد. در یک نگاه کلی فرآیند قدرت یابی امیر چوپان را می توان به شکل زیر نشان

داد:



ثبات اقتدار چوپانی در دولت ایلخانی

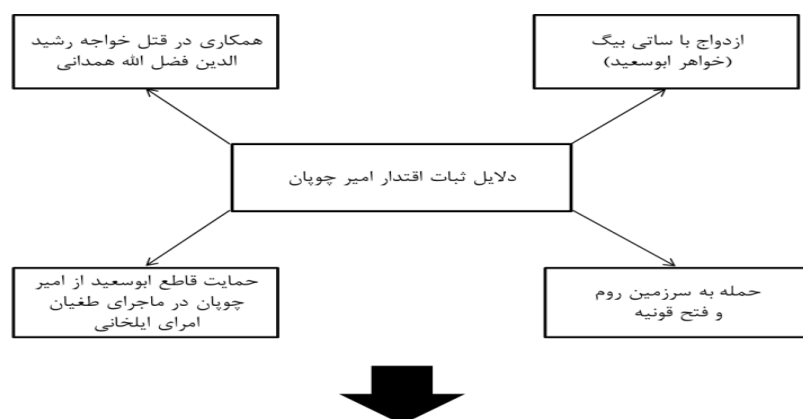
اگرچه اقدامات و تلاش های امیر چوپان در اوایل سلطنت ابوسعید به نظر موفق می رسید، اما صرف نظر از این اقدامات، از دیدگاه امیرالامرای دولت ایلخانی این طور قلمداد می شد که ممکن است به راحتی موقعیت پر نفوذ خود را از دست بدهد و به سرنوشتی شوم دچار شود. از این زمان بود که چوپان تلاش های بیشتری در جهت تثبیت موقعیت خود انجام داد تا بتواند در چشم سلطان جوان مقبول واقع شود. وی در نخستین اقدام خود در این مرحله، به دلیل فوت شهزاده دولندی از ابوسعید تقاضا کرد تا خواهر دیگر خود به نام ساتی بیگ را به عقد او در آورد؛ چرا که چوپان هرگز مایل نبود پیوند خانوادگی با سلطنت، آن هم در این برهه زمانی حساس گسسته شود. در مقابل این تقاضا ابوسعید در سال ۷۱۹ هـ. ق. ساتی بیگ را به ازدواج چوپان در آورد (اشپولر، ۱۳۸۶: ص ۲۵۴)؛ زنی که سال ها بعد به فرمانروایی ایران رسید. حاصل این پیوند، جلوخان بود که خواهر زاده ابوسعید به حساب می آمد.

مسئله تلخی که در این زمان به وقوع پیوست، توطئه تاج الدین علیشاه گیلانی بر ضد خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی بود، که منجر به قتل او شد و امیر چوپان نیز به نحوی در آن دست داشت. روابط امیر چوپان و خواجه در منابع بسیار دوستانه توصیف شده، و در واقع به دلیل همین روابط بود که تاج الدین گیلانی تصمیم گرفت تا به هر وسیله خواجه را از چشم امیر چوپان بیندازد (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ص ۷۸). بدین منظور تاج الدین، ابوبکر آقا را که «نفس ناطقه امیر چوپان بود» (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۴۸۴) بر آن داشت تا مزاج امیر چوپان را نسبت به خواجه تغییر دهد. کار به جایی رسید که به عرض امیر چوپان رساندند که فرزند خواجه رشید، شربت دار سلطان فقید، به تعلیم پدر خویش اولجایتو را زهر داده است (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ص ۷۸). بدین ترتیب توطئه های تاج الدین گیلانی کارگر افتاد و امیر چوپان که هرگز قصد نداشت روابط حسنه خود با ابوسعید را بر هم زند، مطلب را شخصاً به شاهزاده جوان گزارش داد (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۴۸۴). به هر حال، مرد فاضل و خوشنام عصر ایلخانی در سال ۷۱۸ هـ. ق. به دستور ابوسعید کشته شد. اگرچه شاید بتوان گفت که امیر چوپان نسبت به خواجه رشید ناجوانمردانه رفتار کرد؛ اما به نظر می رسد که روابط خواجه و امیر ابتدا حسنه بوده و تنها توطئه رقیبان خواجه رشید باعث تغییر مواضع چوپان شده است. این نظر از آنجا استنباط می شود که امیر قبل از عزل خواجه، تمام تلاش خود را به کار گرفت تا او را دوباره به مقام وزارت منصوب کند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۱/ص ۶۳).

در این زمان واقعه ای اتفاق افتاد که ممکن بود نه تنها خاندان چوپانی، بلکه بساط دولت ابوسعید را نیز بر چیند؛ و آن، طغیان امرا و بزرگان با هدف نابودی امیر چوپان بود؛ هر چند که در ادامه، تبعات این شورش به شخص ابوسعید نیز سرایت کرد. در مقطعی که مغولان جغتایی به منطقه خراسان هجوم آورده بودند، امیر چوپان به همراه عده ای از بزرگان مأمور دفع آنان شد. امیر موفق شد اوزبکان را وادار به عقب نشینی کند اما مجبور شد این کار را به تنهایی انجام دهد؛ چرا که گروهی از بزرگان ایلخانی در جنگ گریختند (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۴۹۱). پس از آن امیر چوپان با مشورت سلطان به مجازات

بزرگان و دولتمردان ایلخانی پرداخت. ظاهراً امرا «در امر کلی، هر یک خود را صاحب اختیار تصور می کردند و به احکام سلطان زیاده التفات نمی نمودند و سلطان این ها را در دل نگه داشت تا به امیر چوپان شکایت کرد» (سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۱/ص ۷۱). امرایی همچون قورمیشی و شیخ علی پسر ایرنجین نیز دست به کار شدند و در این هنگام اقدام به فعالیت در دو جبهه کردند. از یک طرف آماده نبرد با امیر چوپان شدند و از طرف دیگر به سعایت چوپان نزد ابوسعید رفتند. با وجود این توطئه ها، امیر چوپان به یاری تاج الدین علیشاه که در قضیه قتل خواجه خود را مدیون چوپان می دانست، نزد سلطان شرفیاب شد و آنچه را که از مخالفت امرا دیده بود به عرض سلطان رسانید (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۹۸). سلطان جوان که در کلیه امور، نیاز فراوان به امیر چوپان و فرزندانش را احساس می کرد، با لشکری به همراه چوپان و به قصد سرکوبی بزرگان از سلطانیه خارج شد. سرانجام در منطقه میانج کلیه امرا از جمله شیخ علی و قورمیشی منهزم شدند (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۴۹۴). مغلوب شدن امرای مخالف شوکت امیر چوپان را به مراتب بیش از پیش کرد؛ تا آنجا که به روایت مؤلف مجمع الانساب، سلطان «علی هذا جهان را در تحت تصرف چوپان و اولاد او در آورد و چوپان را آقا خواندی» (شبانکاره ای، ۱۳۸۱: ج ۲/ص ۲۷۸). سال های عمر امیر چوپان و فرزندانش؛ چه در زمان سلطان اولجایتو و چه در روزگار ابوسعید، یا در جبهه های شرق در کار فرو نشانیدن حملات اولوس جغتای؛ و یا در جبهه های شمال شرقی به کار جلوگیری از حملات اولوس جوجی و به خصوص در گرجستان به کار دفع فتنه ها سپری شد. به عنوان مثال حمله چوپان به گرجستان در سال ۷۰۸ هـ ق. و مصادف با سلطنت اولجایتو با هدف پاکسازی آن منطقه صورت گرفت (قاشانی، ۱۳۸۴: ص ۸۲)؛ و یا هجوم قرامان در سرزمین روم که موجب شد تا چوپان به دستور ابوسعید و به منظور نجات مسلمانان به روم حمله و شهر قونیه را تسخیر نماید (آقسرای، ۱۳۶۲: ۳۱۲). این قبیل اقدامات، به محبوبیت امیر چوپان در دستگاه سلطنت اولجایتو و ابوسعید منجر شد و شخص چوپان نیز با هوشیاری از این امتیازات بهره می گرفت.

در مجموع آنچه که از این بخش استنباط می شود، نفوذ بالای چوپان و روابط حسنه ای بود که با سلطان ابوسعید برقرار کرده بود. اگرچه با حضور امیر چوپان در دولت، ابوسعید به حاشیه رفته بود؛ اما در مقابل، چوپان نیز «احترام حضرت سلطان چنان کردی که هر گاه به کریاس در آمدی از چهل پنجاه گام دور بایستادی و تا وقتی که امیر چوپان در اردو بودی هیچ گردن کشی را زهره نطق زدن نبودی» (شبانکاره ای، ۱۳۸۱: ج ۲/ص ۲۷۸). بر اساس آنچه آمد، عواملی که منجر به ثبات اقتدار امیر چوپان در دولت ایلخانی شد، را می توان در قالب نمودار زیر نشان داد:



مستحکم شدن روابط و اوج اقتدار امیر چوپان

تیرگی روابط امیر و سلطان

روابط امیر چوپان با سلطان ابوسعید ایلخانی از طریق سیاست گذاری های بلند مدت چوپان دنبال می شد. حمایت قاطع ابوسعید از امیر چوپان در جریان شورش امرای ایلخانی، نشان دهنده حسن نیت سلطان جوان نسبت به امیر بود؛ تا جایی که پس از این ماجرا تعامل دو سویه ای بین دو طرف ایجاد شد؛ به طوری که از یک سو، سلطان دست خاندان چوپانی را در امور مملکت کاملاً باز گذاشت و از سویی دیگر امیر چوپان احترام خاصی برای سلطان قائل بود و کوچکترین مشکلی را با کمک فرزندان حل می کرد. این تعامل دو طرفه سال ها بر همین منوال بود تا اینکه شرایط به گونه ای پیش رفت که تعامل امیر و سلطان به تقابل منجر شد. به واقع عواملی دست به دست هم داد که ابوسعید مجبور شد امیر چوپان را از سر راه خود بردارد. با اندکی تأمل می توان دلایل تیرگی روابط این دو را به چهار عامل زیر تقسیم بندی کرد.

۱. شورش تیمورتاش در سرزمین روم

در سال ۷۲۲ هـ. ق. واقعه ای اتفاق افتاد که نزدیک بود لطمه شدیدی به خاندان چوپانی وارد آید. تیمورتاش فرزند امیر که فرمانروای روم بود، خود را امام موعود شیعیان خواند؛ و به بهانه جلوگیری از ظلم حکومت مرکزی قیام کرد. همچنین طی اقدامی دیگر رسولانی به مصر و شام فرستاد و از آنان یاری خواست تا حکومت ایلخانی را از بین ببرد (بیانی، ۱۳۸۹: ج ۲/ص ۵۰۹). امیر که از این مسئله فوق العاده پریشان شده، و جایگاه خود را متزلزل می دید، بلافاصله نزد ابوسعید شرفیاب شد و از او درخواست کرد تا شخصاً غائله فرزندش را بخواباند (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۵۰۴). به این ترتیب چوپان با لشکری عازم روم شد و بعد از مذاکره با فرزند عاصی خود، دست بسته او را نزد سلطان آورد. با وجود این ابوسعید به احترام خاندان چوپانی و به شکرانه فرونشاندن این بلوای بزرگ توسط امیر، تیمورتاش را بخشید و او را بر سر شغل خود ابقا کرد (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۱۱۵).

آنچه که از این واقعه قلمداد می شود، آن است که اگرچه امیر با درایت خاص خود از وقوع شورشی عظیم در دولت ایلخانی جلوگیری کرد؛ اما به هر حال این مسئله به خودی خود می توانست تأثیر منفی در ذهن سلطان جوان ایجاد نماید. درست است که مقام بالای امیر چوپان نزد ابوسعید در این مورد خاص نیز نشان داده شد؛ تا جایی که ابوسعید از یک طرف اجازه داد چوپان شخصاً این مسئله را حل کند، و از طرف دیگر جهت رعایت حال چوپان، تیمورتاش را دوباره بر مسند فرمانروایی روم نشاند؛ اما شاید این تفکر در ذهن ابوسعید به وجود آمد که خاندان چوپانی نیز همانند دیگر دولتمردان در تاریخ، ممکن است راه خیانت در پیش گیرند و به ولی نعمت خود پشت کنند.

۲. خواستگاری از دختر امیر چوپان

هنوز سالی از ماجرای تیمورتاش نگذشته بود که ماجرای دوم اتفاق افتاد، به طوری که مخالفت ابوسعید نسبت به امیر چوپان و خاندانش علنی گردید. با بالغ تر شدن و ایجاد حس استقلال خواهی سلطان، وی تصمیم گرفت که دختر امیر چوپان به نام بغداد خاتون را که از زیباترین دختران آن روزگار به شمار آمده، و نیز در نکاح شیخ حسن جلایری بود، به عقد خود در آورد (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ج ۱-۲/ص ۲۲۲). در نزد مغول سنتی وجود داشت مبنی بر اینکه اگر خاتونی مورد پسند خان قرار گرفت می بایست شوهر او را طلاق دهد (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۵۰۷). ابوسعید از این رسم از یاد رفته استفاده کرد و چون گمان نمی برد جواب رد از سوی چوپان بشنود، موضوع را با او در میان گذاشت، اما امیر چوپان «از استماع آن پیغام سراسیمه و مدهوش گشت و نایره حمیت در باطن او زبانه کشیده، از روی غیرت جوابی نه بر وفق رضا به سلطان گفت» (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۵۰۷). شاید امیر چوپان به این دلیل با پیشنهاد ازدواج ابوسعید مخالفت کرد که از رنجش شیخ حسن جلایری که انزجار اشراف را موجب می شد؛ وحشت داشت (اشپولر، ۱۳۸۹: ص ۹۰). در واقع این جواب سرد، منشأ تغییر مزاج سلطان به امیر چوپان بود. با همه این اوصاف ابوسعید شیخ حسن را واداشت تا همسرش را طلاق داد و او

را به همسری خود در آورد (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ج ۱-۲/ص ۲۲۲). این واقعه در سال ۷۲۳ هـ. ق یکسال پس از شورش تیمورتاش اتفاق افتاد.

۳. توطئه امرای ایلخانی و در رأس آنان صاین وزیر

بی میلی امیر چوپان نسبت به خواستگاری سلطان، موجب کینه و خصومت میان این دو نفر شد و همین امر کافی بود تا بزرگان و امرایی که با حضور امیر چوپان در رأس کشور دستشان از کلیه امور کوتاه شده، دست به کار شوند. در رأس این افراد، رکن الدین صاین بود که پس از خواجه تاج الدین گیلانی به مقام وزارت رسیده و لقب نصره الدین عادل داشت (مرتضوی، ۱۳۵۸: ص ۱۸۲). وی در دامن زدن به آتش خصومت ابوسعید و امیر سعی فراوانی از خود نشان می داد؛ به گونه ای که طبق گفته دمشق خواجه، فرزند امیر چوپان، صاین وزیر هرگاه فرصت پیدا می کرد «عرضه می داشت که اکثر محصولات مملکت در وجه مصالح چوپانیه مصرف می شود و باقی نیز به حواله ایشان به مصرف می رسد و من که گماشته پادشاهم بر یک دینار و یک من بار اختیار ندارم» (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۵۱۰).

توطئه بزرگان و امرای درباری همواره در طول تاریخ موجب سقوط اشخاص و یا خاندان های بزرگ ایرانی می شده، و مسلماً این مسئله در مورد امیر چوپان نیز موثر واقع شد و او را به سیر قهقرا کشانید. اگرچه این توطئه ها و سخنان بزرگان درباره امیر چوپان همواره نقل محافل دولت ابوسعید بود، ولی نه تنها در موقعیت چوپان تزلزلی وارد نمی کرد، بلکه مقامش در نزد ابوسعید بالاتر می رفت. با وجود این، اوضاع سلطنت ابوسعید نسبت به سال های اولیه حکومتش به کلی تغییر کرده بود؛ چرا که از یک سو ابوسعید بالغ تر شده بود، و از سوی دیگر مسائلی همچون طغیان تیمورتاش و مهم تر از همه، عدم دریافت پاسخ مناسب از سوی امیر چوپان در باب خواستگاری دخترش، موجب می شد تا سخنان امرای مبنی بر سعایت چوپان و فرزندانش، در گفتار و رفتار سلطان موثر واقع شود.

۴. اقتدار روز افزون خاندان چوپانی در کشور

چهارمین عاملی که سبب تیرگی روابط بین دو طرف شد، قدرت فزاینده امیر چوپان و فرزندانش در سراسر مملکت بود. افزون بر بالغ شدن ابوسعید که خود عامل مهمی در ایجاد حس استقلال خواهی وی به شمار می رفت، نباید اقتدار روز افزون خاندان چوپانی را در ایجاد تقابل امیر و سلطان نادیده گرفت. ابن بطوطه در سفرنامه خود به صراحت از قدرت بالای امیر چوپان سخن به میان آورده است: «می گویند بر اثر قدرت نمایی روز افزون امیر چوپان، سلطان در یکی از اعیاد محتاج مبلغی پول شد و چون راهی برای تحصیل آن نداشت، به ناچار کس نزد بازرگانان فرستاد و از آنان قرض کرد» (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ج ۱-۲/ص ۲۲۰).

بی تردید شرایط سلطنت به گونه ای پیش می رفت که ابوسعید را در بین دو راهی قرار داده بود، بدین صورت که وی ثبات و آرامش دولتش را مدیون درایت و شجاعت امیر چوپان می دانست؛ به طوری که به آسانی حاضر نبود به حذف امیر چوپان از سیاست اقدام نماید و از سوی دیگر، آینده ای را برای خود تصور می کرد که در آن تنها خاندان چوپانی رشته جمیع کارهای کشوری و لشکری را بر عهده خواهند گرفت، تا جایی که جز اسم سلطنت چیز دیگری برای او باقی نخواهد ماند.

سیاست گذاری های نافرجام: سقوط امیر چوپان

با وجود دلایل کافی مبنی بر تیرگی روابط امیر و سلطان، همچنان امیر چوپان بر مسند امور کشور باقی مانده بود. وی به منظور برطرف کردن مشکلات جدید با سلطان به ویژه بعد از خواستگاری دخترش تصمیم گرفت تا با ایجاد راهکارها و سیاست گذاری های جدید، بخشی از توطئه ها و کدورت ها را از بین ببرد. امیر برای هر مشکلی که ایجاد شد یک راهکار جدیدی معرفی کرد. امیر پس از خواستگاری ابوسعید در نخستین اقدام برای آنکه شاید انصراف خاطری از ابوسعید فراهم شود بغداد خاتون را به همراه شیخ حسن جلایری به قراباغ فرستاد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۱/ص ۹۳). وی بدین تدبیر قصد داشت دخترش را از مقابل چشمان سلطان دور کند. از طرفی ابوسعید نیز با رسیدن زمستان به حکم چوپان عازم بغداد شد (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۵۰۸). ابوسعید که به شدت خود را شیفته بغداد خاتون نشان می داد، در برابر پاسخ منفی امیر چوپان «تخلص شکایت به دمشق خواجه کرد و گفت او را ببر و از فرزندان دیگر باز مدار» (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۵۲۰).

با وجود مخالفت ابوسعید مبنی بر باقی ماندن دمشق خواجه بر مسند امور، فرزند چوپان، همه مشکلات کنونی کشور را متوجه صاین وزیر کرد. چوپان با اعتماد به سخنان دمشق خواجه در اقدامی دیگر برای دفع حملاتی که از جانب الوس جغتای به سرحدات خراسان وارد آمده بود، عازم آن ایالت شد و در این بین اکثر امرای معتبر دولت، همانند امیر محمد علی، امیر اکرنج و محمد بیگ و به خصوص صاین وزیر را که سر منشأ همه مشکلات می دانست، همراه خود برد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۱/ص ۹۵). این سفر جنگی در واقع یک استراتژی از سوی امیر چوپان بود تا از یک سو قدری از تشنج کشور کم شود و از سویی دیگر با دور نگه داشتن خاندان خود و به ویژه امرایی که دست به توطئه علیه وی می زدند، احوال سلطان جوان را نسبت به امیر مطلوب گرداند.

اقدامات امیر چوپان در خراسان به نظر موفق و قابل قبول می رسد؛ چرا که امیر حسن فرزند بزرگ چوپان به منظور دفع حملات ترمشیرین عازم غزنین و قندهار شد و توانست غزنین را تسخیر و غارت کند (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۱۲۲). این اقدام نشان داد که امیر چوپان حتی در مواقعی که جایگاه متزلزلی در سلطنت داشت، از هیچ کوششی برای سرکوب کردن دشمنان کشور دریغ نمی کرد. البته شاید با هدف کسب اعتبار دوباره نزد سلطان، دست به این اقدامات می زد.

در مقطعی که امیر با هدف دفع حملات جغتاییان در خراسان تلاش می کرد، حادثه ای به وقوع پیوست که رشته مؤدت و دوستی میان امیر و سلطان را عملاً پاره کرد؛ و آن حادثه، کشتن دمشق خواجه به دستور ابوسعید بود. از آنجا که امیر چوپان هنگام عزیمت به خراسان جزئیات و کلیات مملکت را به دمشق خواجه مفوض کرده بود، «جرأت و بی ادبی او سر به فراط کشید و استقلال او از حد اعتدال گذشت» (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۵۱۲). دمشق خواجه تنها فرد از خاندان چوپانی بود که در سلطانیه باقی مانده بود؛ و در شرایطی که دربار مهابی دسیسه چینی بود، پسر امیر چوپان در حرم دیده شد و ابوسعید نیز به «بهانه دست اندازی به حرم سلطان فقید» (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ج ۱-۲/ص ۲۲۰) تصمیم به کشتن او گرفت. کشتن تنها باقیمانده خاندان چوپانی در نزد سلطان، فلسفه تدابیر و سیاست های امیر را بیش از پیش آشکار کرد؛ و نشان داد که دور کردن خود و خانواده اش، سیاست درست و قابل قبولی بود که در این برهه زمانی باید به مرحله اجرا در می آمد.

نفرت ابوسعید از خاندان چوپان به جایی رسید که فرمان داد در شهر، مردم کشته شدن امیر چوپان را شهرت دهند و سرهای جمعی از دزدان کرد را به جای سر امیر چوپان و یارانش در شهر بگردانند (اقبال، ۱۳۸۴: ص ۳۳۶). از آن طرف امیر چوپان نیز در اقدامی متقابل به دلیل آنکه قتل دمشق خواجه را از سعایت صاین وزیر می دانست، فرمان قتلش را صادر کرد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۱/ص ۱۰۳). پس از آن فرزندان چوپان پدر را تحریک به جنگ با ابوسعید کردند و او را از هر جهت بالاتر از سلطان دانستند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۱/ص ۱۰۳). دلیل عمده ای که پیروزی و موفقیت چوپان را در برابر سلطان تضمین می کرد، پشتیبانی و ترس امرایی بود که همراه و ملازم وی بودند؛ اثبات این ادعا گفته خود بزرگان است که همگی به اتفاق گفتند «امروز کسی که با امیر چوپان مقابله تواند کرد در ایران نیست و ما بندگان در مقام اطاعت و انقیاد

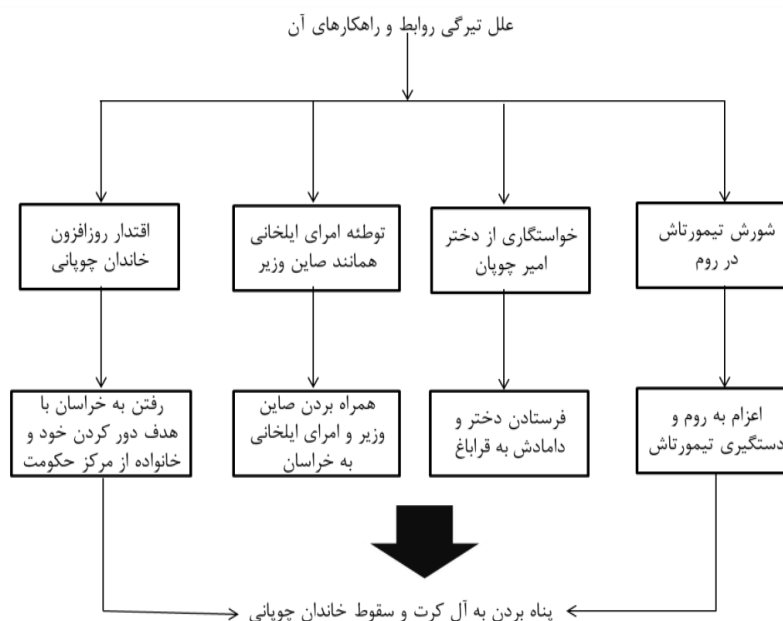
نسبت به امیریم» (حافظ ابرو، ۱۳۱۷: ۱۲۷). این گفته بزرگان سبب شد تا امیر چوپان با اراده ای محکم و قوی به مقابله با ابوسعید برود و پیروزی خود را از قبل قطعی بداند. سرانجام امیر به همراه سپاهیان از خراسان عازم آذربایجان شد. در بین راه به سمنان که رسید در محضر شیخ علاء الدوله سمنانی، از زیر دستان خود بیعت گرفت (مرتضوی، ۱۳۵۸: ص ۳۴۵)؛ ولی هنوز از سمنان حرکت نکرده بود که از کار خود پشیمان شد و به پاس روابط و مناسبات خود با سلطان تصمیم گرفت از طریق وساطت شیخ سمنانی (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۵۱۸) به این غائله خاتمه دهد. ابوسعید در برابر وساطت شیخ علاء الدوله سمنانی با بیان اینکه قدرت چوپان و فرزندانش بر مملکت بیش از حد گذشته (سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۱/ص ۱۰۴)، خواستار تسلیم بی قید و شرط چوپان شد. نتیجه مذاکرات فوق العاده برای چوپان سنگین بود و او را به جنگ ابوسعید ترغیب تر کرد.

شاید بتوان گفت یکی از اشتباهات سیاسی امیر چوپان، اعتماد به امرای ایلخانی بود که خودشان را مطیع وی معرفی کردند. این مطلب از آن جهت بیان شد که «مجموع امرا و جمهور لشکر به مجرد مطالعه نامه ابوسعید عنان ریز از نزد چوپان متخلف شده، پناه به سایه چتر پادشاه آوردند» (نطنزی، ۱۳۸۳: ص ۱۲۵) به دنبال این اتفاق حدود سی هزار نفر در نیمه شب از امیر روی گردان شده، به اردوی سلطان پیوستند. امیر چوپان پس از این واقعه در وضعیت فوق العاده ناگواری قرار گرفته بود، به طوری که ابتدا تصمیم گرفت به ترکستان نزد قآن برود و با یاری او به ایران حمله کند (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۵/ص ۵۲۰)؛ اما از آنجا که روابط دوستی ما بین ملک غیاث الدین کرت و امیر برقرار بود، افزون بر مخالفت های فرزندانش تصمیم گرفت به همراه جلوخان خواهرزاده ابوسعید به کرتیان پناهنده شود (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ج ۱-۲/ص ۲۲۱). در حقیقت پناه بردن به آل کرت بزرگترین اشتباهی بود که امیر چوپان در محاسبات سیاسی خود انجام داد. سرانجام وی به همان سرنوشتی دچار شد که امیر نوروز در عهد غازان به آن مبتلا شده بود. ارسال فرمان قتل ابوسعید نزد ملک غیاث الدین که دست نشاندۀ سلطان ایلخانی بود، سبب شد تا امیر چوپان در سال ۷۲۸ هـ. ق کشته شود. عجب آنکه «امیر چوپان پیوسته نکوهش رأی امیر نوروز کردی که به طایفه غدار پناه برد، و خود عاقبت همان کرد که او کرد و به عینه همان دید که او دید» (یزدی، ۱۳۸۷: ج ۱/ص ۳۵۲).

از جمله وصایای چوپان این بود که جسد او را به مدینه بفرستند و در عمارتی که در آن بلده مکرمه ساخته، مدفون گردانند. لیکن چون اجازه دفن در آنجا داده نشد جسد چوپان و فرزندش جلوخان را در بقیع و در جوار قبر امام حسن (ع) به خاک سپردند (اشپولر، ۱۳۸۶: ص ۱۸۴). سرنوشت فرزندان چوپان نیز در خور توجه است؛ چرا که هر یک به نحوی از بین رفتند. تیمورتاش حاکم روم پس از سقوط پدرش به نزد سلطان مصر پناهنده شد، و او نیز برای نشان دادن علاقه خویش به ایلخانان او را به قتل رساند (گروسه، ۱۳۸۳: ص ۲۷۹). حسن و طالش نیز به سوی خوارزم گریختند و نزد سلطان محمد اوزبک بودند، تا اینکه عملی از آنان سر زد و منجر به قتل آن دو شد (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ج ۱-۲/ص ۲۲۱).

امیر چوپان مردی عادل بود که شریعت را گرامی می داشت، به طوری که هرگز در طول عمر خود شراب ننوشید و صدقه بسیار می داد. ابواب البر متعددی در گوشه و کنار از وی به یادگار مانده؛ از جمله در مکه مدرسه، بقعه و حمام ساخت و نهری در آنجا کشید که باعث رونق و آبادانی شهر شده بود (بیانی، ۱۳۸۹: ج ۲/ص ۵۱۱). امیر چوپان اگرچه اقدامات و تلاش های فراوانی را در جهت بهبود روابطش با ابوسعید انجام داد، اما همه سیاست گذاری ها و راهکار های او به شکست منجر شد و سقوط خود و خاندانش را در پی داشت. این فرمانده مقتدر سراسر عمر خود را وقف سلطان و دولت ایلخانی کرد و خدمات ارزنده ای را به منظور تثبیت اقتدار سلطان جوان انجام داد. کشته شدن امیر چوپان پایه های دولت ابوسعید را به لرزه انداخت و اثرات جبران ناپذیری را برای حکومت ایلخانی به ارمغان آورد.

در یک جمع بندی کلی، دلایل تیرگی روابط امیر و سلطان و راهکار های چوپان در راستای بهبود این روابط را می توان به شکل زیر نشان داد:



نتیجه گیری

همان گونه که اشاره شد، روابط امیر چوپان و سلطان ابوسعید تحت تاثیر عواملی بود که همواره ارتباط این دو را دستخوش تغییر می کرد؛ به طوری که می توان این روابط را به سه مرحله تقسیم بندی کرد. مرحله اول زمانی بود که امیر موفق شد با کسب اعتبار لازم و ازدواج با دختر اولجایتو وارد دستگاه ایلخانی شده، و به مقام امیرالامرای برسد. در مرحله دوم، عواملی چون ازدواج با خواهر ابوسعید، حمایت سلطان از چوپان در بلوای امرا، همکاری امیر در قتل خواجه رشیدالدین و حمله به سرزمین روم و فتح قونیه منجر به ثبات خاندان چوپانی و ایجاد روابط حسنه با سلطان جوان شد. مسائلی همانند طغیان تیمورتاش، خواستگاری سلطان از دختر چوپان، توطئه صاین وزیر و قدرت فزاینده خاندان چوپانی در کنار بالغ شدن سلطان از جمله عواملی بود که ارتباط امیر و سلطان را در مرحله سوم تیره و موجبات قتل امیر چوپان را فراهم کرد. با کمی تأمل می توان دریافت که یکی از ویژگی های امیر چوپان این بود که در برابر هر مشکلی یک راهکار ارائه می داد. به همین منظور وی در برابر مشکلات جدیدی که به وجود آمده بود اقدامات زیادی را انجام داد تا کدورت ایجاد شده از بین برود، اما هیچ یک از راهکار های امیر کارگر نیفتاد. با کشته شدن دمشق خواجه روابط آنان عملاً به بن بست رسید. اشتباهات سیاسی چوپان در این زمان، همانند باقی گذاشتن دمشق خواجه نزد ابوسعید و یا اعتماد به بزرگان ایلخانی مبنی بر حمایت وی در جنگ با سلطان موجب شد تا شکستش زودتر به مرحله اجرا در بیاید. با وجود آنکه چوپان از سرنوشت امیر نوروژ در عصر غازان کاملاً آگاهی داشت، اما خود نیز به آل کرت پناهنده شد و پرونده این فرد مقتدر ایلخانی به فرمان ابوسعید و به دست ملک غیاث الدین کرتی بسته شد.

منابع

- آقسرائی، محمود بن محمد (۱۳۶۲). مسامره الخبار و مسایره الاخيار، تصحيح عثمان توران، تهران: اساطير.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۲). تحرير تاريخ و صاف، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم.
- ابن بطوطه (۱۳۳۷). سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، ج ۱-۲، تهران: ترجمه و نشر کتاب مجموعه ایران شناسی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۶). تاريخ مغول در ايران، ترجمه محمود مير آفتاب، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
- _____ (۱۳۸۹). مغولان در تاريخ، ترجمه، توضیحات و تعلیقات: عبدالرسول خیراندیش، تهران: آدابوم.
- اقبال، عباس (۱۳۸۴). تاريخ مغول، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
- بیانی، شیرین «اسلامی ندوشن» (۱۳۸۹). دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حافظ ابرو (۱۳۱۷). ذیل جامع التواریخ رشیدی، به اهتمام خانبابا بیانی، تهران: شرکت تضامنی علمی.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (۱۳۸۰). تاريخ حبيب السیر، به تصحيح محمد دبیر سیاقی، ج ۳، تهران: خیام، چاپ چهارم.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). مطلع سعیدین و مجمع بحرین، به تصحيح عبدالحسین نوائی، ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۸۱). مجمع الانساب، به تصحيح مير هاشم محدث، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۸۴). تاريخ اولجایتو، تصحيح مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

- کتبی، محمود (۱۳۶۴). تاریخ آل مظفر، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.
- گروسه، رنه (۱۳۸۳). تاریخ مغول «چنگیزیان»، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: بی نا.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۵۸). مسائل عصر ایلخانان، تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- مستوفی، حمد الله (۱۳۶۴). تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- میرخواند، میر محمد بن سید برهان الدین خداوند شاه (۱۳۳۹). تاریخ روضه الصفا، ج ۵، تهران: خیام.
- نظنزی، معین الدین (۱۳۸۳). منتخب التواریخ، تصحیح پروین استخری، تهران: اساطیر.
- یزدی، شرف الدین علی (۱۳۸۷). ظفرنامه، تصحیح عبدالحسین نوائی و میر محمد صادق، ج ۱، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی